

حکمت

امام صادق (ع)

وسائل الشیعه / ج ۱۴ / ص ۴۹۶



هرکسی که خداوند خیرش را بخواهد، حب امام حسین علیه السلام و حب زیارتش را در قلب او می‌اندازد و هر که را خداوند بدیش را بخواهد، بغض نسبت به امام حسین علیه السلام و بغض زیارت آن حضرت را در قلب او می‌اندازد.

تجربه یک زائر از خدمتگزاری خانواده‌های عراقی به زائران اباعبدا... (ع)

ما خانوادگی نوکر این خانواده‌ایم

امسال هم راهی شدی و نجف هستی، بیا اینجا ببینمت. پایان شب وقتی رهاب برای خواب به اتاقی در خانه‌اش راهنمایی‌ام کرد، دیدم فائزه همراه مادرش در اتاق خوابیده. اصلا باورکردنی نبود. خیلی سخت جلوی خودم را گرفتم که از شوق دیدنش بیدارش نکنم. رهاب از دیدن شوق من می‌خندید و چشم‌هایش اشک شوق داشت و جملاتی درباره زائر و امام حسین و نجف می‌گفت که متوجه نشدم. برای نماز صبح فائزه بیدار شد و در ناباوری و شوق یکدیگر را در آغوش گرفتیم. اسم‌های دیگری مثل یاسین، میثاق، فواد، نور، آمال، اسما و نوال هم هست که معناهای زیبایی دارند.

«کودکان عراقی» هم همچون خانواده‌هایشان در امر خدمت به زوار سهیم هستند. خرما و انواع نان و شیرینی‌های مختلف را پخش می‌کنند و نور شوق در چشم‌هایشان می‌چرخد، وقتی می‌بینند زائران اربعین به پذیرایی آنها «نه» نمی‌گویند. امسال در جایی برای وضو گرفتن توقف کردیم. مخروبه و تقریبا متروک بود. حین وضو دیدم دخترک کوچک عراقی با لباس بلند سیاه و موهای طلایی آشفته‌اش (مثل همان موهایی که شخصیت دختر بچه در فیلم سینمایی «نفس» داشت...) در ظرفی بزرگ که کمی کوتاه‌تر از قد خودش بود، داشت آب پرمی‌کرد. توی کیفم را نگاهی انداختم و شکلاتی به او دادم. برادر کوچک‌ترش این صحنه را دید و نزدیک آمد؛ به او هم شکلات دادم. وقتی بیرون آمدم، سه نفر شده بودند. برادر بزرگ‌تر آمد و با زبان عربی گفت: لطفا به خانه ما بیاوید. برای شما چایی داریم. و چقدر «نه» گفتن به این فرشته‌های کوچک که فقط نگاه و لبخند ما را دارند، سخت است.

مسأله دیگری که در سفر امسال مواجه شدم و باز هم برآمده از ادب، حرمت و محبت عراقی‌ها بود، شلوغی چندبرابری زائران و محدود بودن خدمات آنها در آبرسانی و تغذیه و غصه و نگرانی آنها برای زائران بود. فراموش کردن نگاه پراشک پیرمرد عراقی، وقتی که گفتم «ماء» و سرش را پایین انداخت، ممکن نیست. عراقی‌ها در سفر اربعین تمام سرمایه و زندگی و حضور و وجود خود را می‌گذارند که محبت به اباعبدا... را نشان دهند و وقتی جایی «نه» بشنوند یا ببینند، عمیقا در حزن و اندوه غرق می‌شوند. نباید محبت، دعوت و غذایشان پس زده شود. ناامید و پرغصه نگاهت می‌کنند و این طور فکر می‌کنند لیاقت میزبانی زائر اباعبدا... را ندارند و غصه می‌خورند. آنها فقط می‌خواهند به محبت‌شان «نه» نگوئیم.

«خستگی ناپذیری» در عین بی خوابی‌های چند روزه عراقی‌ها در روزهایی که میزبان زائران عراقی هستند، تحسین برانگیز است. بخشی از مسیر نجف به کربلا را نیمه شب با خودرو طی کردیم. جوانان عراقی هم در خودرو بودند. پرشوق و انرژی عمود به عمود پیاده می‌شدند و به سمت موکب‌هایشان می‌رفتند که به زائران خدمت‌کنند.

تمام اینها برآمده از توکل، ایمان و ادب عراقی‌ها مقابل اباعبدا... و اهل بیتش است. آنها جان و مال و خانواده‌شان را در راهی و برای کسی می‌گذارند که عزیزترین عالم است، کسی که جان و مال و خانواده‌اش را در راه خدا گذاشت. در این میان، ما شاکریم که این بهشت و حضور در این مسیر و در میان عراقی‌ها و امام حسین علیه السلام روزی‌مان‌شد.

هفته‌ای، روزی یا لحظه‌ای نتوانند خدمت کنند، غم بر جان‌شان می‌نشیند. تمام زندگی‌شان یعنی مال، اولاد، خانه، ماشین و هر چه دارند و حتی بتوانند قرض می‌گیرند تا در خدمت زوار قرار دهند.

«زبان» همدیگر را نمی‌فهمیم اما چشم‌ها و نگاه‌ها جان‌آفرینی می‌کند. محبت و مهر را اشک می‌کند. همه ما برای حسین و خانواده‌اش، یک خانواده می‌شویم. ما سیاهیوش، پریغض، آشفته، حیران و پریشان، راهی مسیری در گرما و بیابان می‌شویم که خود را با حضرت زینب (س) در اربعین همراه کنیم. آنها هم سیاهیوش، عزادار و حزن‌آلود، چشم‌هایشان لبریز از شوق کلمات «خوش آمدید»، «مرحبا به آمدنتان»، «بفرمایید»، «قدمتان روی چشم» و «بالای سر ما جا دارید» است و ما اما «اهلا و سهلا»، «هله بیکم»، «تفضلوا»، «مبیت علی العین و الراس» می‌شنویم. لحن کلام‌شان به قدری گرم، شیرین و پرشوق است که بعید می‌دانم کسی به این سفر برود و بعد از سفر سودای یادگرفتن زبان عربی و لهجه عراقی در سرش نچرخد. یکی از دوستان از تجربه سفرش می‌گفت که یک عراقی از او پرسیده: «ایرانی؟» یعنی ایرانی هستی؟ و او پاسخ داده، «نعم». و فرد عراقی با لبخند می‌گفت: «ایرانی...» و با دست نشان می‌داد ایرانی روی سرش جا دارد. رهاب، دوست عراقی من در نجف است. ارتباط‌مان در طول سال از طریق پیام در واتس‌آپ و اینستاگرام است. گاهی فارسی پیام می‌دادم و او عربی پاسخ می‌داد و گاهی هم هر دو از گوگل ترنسلیت کمک می‌گرفتیم. امسال که به خانه‌شان در نجف رفتیم، ۸۰ درصد ارتباط‌مان از طریق لحن و حال گفت‌وگو و نگاه‌مان به هم بود و همین برای شوق دیدار دوباره و بروز محبت کافی بود.

این ارتباط عمیق محبت و حرمت و ادب در «پذیرایی» عراقی‌ها هم مشاهده می‌شود. در عین این‌که با غذاهای مخصوص خود از ما پذیرایی می‌کنند، می‌دانند ایرانی‌ها مثلا کباب دوست دارند و کنار غذای خود، یک غذای ایرانی هم به مهمانان خود می‌دهند. چای عراقی را در کنار چای ایرانی پیشنهاد می‌دهند و تمام تلاش‌شان این است که لبخند و رضایت زائر امام حسین (ع) را ببینند. یادم می‌آید بار اولی که سفر اربعین رفتیم، مهمان یک خانواده عراقی در نجف شدیم. کنار غذا، زیتون سیاه هم گذاشته بودند. یکی از دوستان با زبان نیمه عربی و فارسی گفت که چقدر این زیتون‌های شما خوشمزه است. میزبان عزیز همان لحظه بلند شد و از خانه خارج شد و رفت مقدار بیشتری از زیتون سیاه را گرفت و آورد. میزان ادب، محبت و حرمت این میزبان با مهمانانش، باعث شوق و بغض ما شد و بدون استثنا همگی یاد ما جاری کربلا افتادیم؛ همان وقتی که آب بر امام و اهلش بسته شد و کودکان تشنه در بیابان به این طرف و آن طرف می‌دویدند...

مواجهه دیگر در ارتباط با عراقی‌ها در سفر اربعین، شنیدن «اسم‌های زیبا»ی آنهاست. چند روز پیش از سفر امسال اربعین به رهاب پیام فرستادم و گفتم راهی کربلا هستیم و دعاگوی شما مییم. بسیار خوشحال شد و گفت حتما به خانه ما در نجف هم بیاوید، قدمتان بر سرچشم. شنیدم که رهاب به معنی «خوشامدگو» است. او را از طریق فائزه شناختم. وقتی پیامش را دیدم یاد تمام خاطراتی افتادم که سفر قبلی اربعین داشتیم. دلم برایش تنگ شد و شبی که به نجف رسیدیم و به خانه مهند و رهاب رفتیم، به فائزه پیام دادم اگر



راهی نبودم. اصلا فکرش را نمی‌کردم که راهی شوم. دختر سه ساله‌ام، کار و درس، خانه و زندگی‌ام، همسرم که دوست داشتیم سه نفری راهی شویم و نشد، همه را پشت سر گذاشتم و راهی شدم.

سارا مومنی

چاردیواری

مضطر اما لبریز از شوق، راهی شدم. دلم در

این سفر به چیزی قرص بود که در سفرهای قبلی‌ام در خانواده‌های عراقی دیده بودم؛ محبت و حرمت و سرچشمه این را فقط یک چیز می‌دانستم: «هر رنج که شما می‌برید، برای او گران می‌آید». این را خداوند برای ما در قرآن درباره حضرت رسول تعریف می‌کند. همان پیامبری که مهر و زیبایی را در چشم پدری دید که می‌خواست دخترش را زنده به گور کند و با محبت مانع زنده به گور شدن نوزاد دختر شد. همان که تمام رنج‌ها را به جان عزیزش خرید تا امتش یادش بماند که دین ما، دین مهربانی و محبت است. دین خانواده است. اسلام دین زندگی او خود زندگی است.

همیشه می‌گویم، «خانواده» همه چیز است. تمام زندگی با خانواده تعریف می‌شود. با پدر، مادر، خواهر و برادر. اغلب ما در سفر اربعین مهمان خانواده‌های عراقی هستیم. سال اولی که مهمان یک خانواده عراقی در نجف شدیم، همه چیز برایمان عجیب بود. در آغوش غریبه‌هایی می‌رفتیم که انگار سال‌هاست آنها را می‌شناسیم و آنها انگار عزیزان‌شان را در آغوش می‌گیرند. تمام جان‌شان خدمت، محبت و حرمت می‌شود و با چای، غذا، آب، در اختیار قرار دادن خانه‌هایشان برای استراحت زائران، شست‌وشوی لباس‌های خاک‌گرفته آنها، واکس زدن کفش‌هایشان و هرکاری که از دست‌شان بر بیاید، انجام می‌دهند. تمام زندگی‌شان را در راه اباعبدا... می‌آورند و اگر سالی،